# روشنفکری دینی و چالش‌های جدید

ابراهیم یزدی



بسم الله الرحمن الرحیم

# روشنفکری دینی
# و
# چالش‌های جدید



ابراهیم یزدی

۱۳۸۶




# روشنفکری دینی و چالش‌های جدید

■ دکتر ابراهیم یزدی

● طرّاح جلد: حمیدرضا رحمانی ● حروفچینی و صفحه‌آرائی: انتشارات کویر، نسرین قدرتی
● لیتوگرافی و چاپ: غزال ● صحافی: کیمیا ● شمارگان: ۱۱۰۰ ● چاپ اوّل: ۱۳۸۶ ● قیمت: ۳۲۰۰تومان
● نشانی: تهران، کریمخان زند، ابتدای قائم‌مقام فراهانی، کوی بکم، شمارهٔ ۲۶، ساختمان کویر، واحد ۱
● ص.پ: ۶۴۹۴-۱۵۸۷۵ ● تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ فاکس: ۸۸۸۳۲۲۱۷
● شابک: ۲-۳۷-۸۱۶۱-۹۶۴ ISBN: 964-8161-37-2



یزدی، ابراهیم، ۱۳۱۰. تهران: کویر، ۱۳۸۶.
روشنگری دینی و چالش‌های جدید: مقالات و مصاحبه‌ها / ابراهیم یزدی.
ISBN: 964-8161-37-2
۲۸۰ ص. فیپا.
اسلام -- تجدید حیات فکری - مقاله‌ها و خطابه‌ها. تفکر دینی -- ایران -- قرن ۱۴ -- مقاله و خطابه‌ها.
BP۲۲۹ / ۴ ی ۹ ر
۸۴-۳۳۸۸م

تقدیم به آنان که گفتند همانا پروردگار

ما الله است و سپس سرفرازانه پایمردی

کردند و ادامه دادند.

## فهرست مطالب

## مقدمه

۱. **روشنفکر** واژه‌ای معادل اینتلکتوال یا کلروایان[1] در ادبیات سیاسی ـ فرهنگی اروپا، که در دوران مشروطه به گفتمان سیاسی ـ فرهنگی ایران وارد شده است. روشنفکر کسی است که روشن‌بین باشد، ممکن است تحصیل‌کرده باشد یا نباشد. هر تحصیل‌کرده‌ای روشنفکر نیست. روشنفکری یک جریان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است که دو ویژگی عام دارد:

اول این‌که منتقد وضع موجود است و خود را مسئول می‌داند. به عبارت دیگر روشنفکر از اقتضای زمان، جامعه و محیط خود درک آگاهانه دارد. رسالتش را بیرون‌کشیدن تضادهای بازدارنده رشد جامعه از سطح ناخودآگاه، به سطح آگاه جامعه می‌داند. روشنفکر مقلد نیست و از سطحی‌نگری پرهیز دارد و برای شناخت جامعهٔ خود، به شناخت لایه‌های زیرین فرهنگ، باورها و رفتارهای اجتماعی می‌پردازد. دومین ویژگی روشنفکر احساس وظیفه و رسالت برای ایجاد تغییر و تحول در جامعه درجهت بهبود مناسبات اجتماعی و عدالت محوری است. بنابراین جریان روشنفکری، به علت ویژگی‌های روشنفکری‌اش لاجرم متأثر از جامعه خود می‌باشد.

---

1. *Clair-voyant.*

**جریان روشنفکری اروپا**، در واکنش به وضعیت سیاسی ،اجتماعی و فرهنگی حاکم بر اروپا، که نتیجهٔ حاکمیت مطلق کلیسای ضد علم و ضد عقلانیت بود، سه راهکار اساسی را، برای تغییر و تحول جامعه، درپیش گرفت، که عبارت بودند از: **علم‌گرایی**، (سیانتیسم)، **ملی‌گرایی** (ناسیونالیسم) و **سکولاریسم**. در هر سه محور، اگرچه دین‌ستیزی و دین‌گریزی، در مراحل اولیه جریان روشنفکری اروپایی، محورو انگیزهٔ اصلی و شاخص و جو غالب بود، اما به تدریج موضع‌گیری به سمت و سوی تعادل میل پیدا کرده است. بنابراین برخلاف تصور اولیه، همه روشنفکران و همه دانشمندان غربی دین‌ستیز یا دین‌گریز نیستند. درمیان دانشمندان برجستهٔ غربی، تعداد دین‌مداران و موحدین آنها کم نبوده‌اند. **الکسیس کارل**، یک کشیش کاتولیک و یک زیست‌شناس برجسته و **جان اکلز**، یک موحد تمام عیار و یک فیزیولوژیست برجسته مغز بودند. اولی به‌خاطر کارهای علمی فراوانش دربارهٔ **پیری** و دومی به مناسبت پژوهش‌های گسترده دربارهٔ **سیناپس**‌ها یا اتصالات سلول‌های عصبی، جایزهٔ نوبل را به خود اختصاص دادند.

درمیان روشنفکران سکولار غربی نیز طیفی از واکنش‌ها و مواضع نسبت به دین وجود دارد. برخی از آنان موضع دین‌ستیزی کامل و تمام‌عیار را اختیار کرده‌اند. **کارل مارکس** دین را افیون توده‌ها دانست، که باید به‌کلی از ساحت جامعه و زندگی آدمیان حذف گردد. برخی دیگر به دنبال آن رفتند که دین را به قلمرو خصوصی و شخصی محدود کنند. درحالی که برخی دیگر از روشنفکران جدایی دو نهاد دولت و کلیسا را به‌عنوان هدف اصلی پیگیری کردند.

اما رابطه یا نسبت روشنفکران غربی با دین درطی قرن گذشته دچار نوسانات و تحولات بسیاری گشته است، تا آنجاکه محتوای این رابطه در پایان قرن بیستم به‌طور کلی با آنچه در آغاز قرن بوده تفاوت‌های پرمعنایی پیدا کرده است.

۲. آیا دین‌ستیزی و دین‌گریزی لازمه روشنفکری است؟ آیا میان روشنفکری و دینمداری یک رابطه و نسبت منطقی وجود دارد؟ و بالاخره اینکه آیا روشنفکری دینی یک اصطلاح واقعی و منطقی است؟

واقعیت انکارناپذیر این است که در میان روشنفکران غربی فراوان هستند آنها که ویژگی شناخته شده روشنفکری را دارند و همزمان دینمدار نیز می‌باشند و از موضع دین‌باوری و انگیزه‌های دینی در عرصهٔ سیاسی و فرهنگی فعال هستند.

برخی از روشنفکران ایرانی، اصرار دارند که روشنفکری علی‌الاصول جریانی غیردینی و یا ضددینی است و اصطلاح روشنفکری دینی را برنمی‌تابند. اما چنین نگرشی نه با واقعیت‌های تاریخی مطابقت دارد و نه منطقی به‌نظر می‌رسد.

۳. در کشورهای اسلامی، و ازجمله ایران، جریان روشنفکری بنا به علل تاریخی در آغاز ویژگی‌های ضددینی یا غیردینی داشت. اما بعد از آن و به تدریج دینمداری در جریان روشنفکری کشورهای اسلامی رشد کرد و امروز روشنفکری دینی جریان غالب محسوب می‌شود.

اگر روشنفکر دین‌گریز و دین‌ستیز غربی محصول جامعه اروپاو جریانی بوده است که در واکنش به سلطهٔ کلیسا و مواضع غیرعلمی و غیرعقلانی مسیحیت شکل گرفته است، در کشورهای اسلامی، جریان روشنفکری، متأثر از شرایط ویژه این کشورها، لاجرم از نوع روشنفکری دینی است. از منظر تاریخی نهادهای دینی ـ روحانیت ـ کشورهای اسلامی هیچ‌گاه در وضعیت و یا در موقعیت تسلط کلیسا بر دولت قرار نداشته‌اند.

**خلفای راشدین** خود را جانشینان پیامبر می‌دانستند. **خلفای بنی‌امیه**، و سپس **بنی‌عباس**، مدعی خلافت خدا بر زمین بودند. قدرت سیاسی، در قامت خلیفه، صاحب مقام دینی هم بود و نهادهای روحانیت را منصوب و مهار می‌کرد. به‌طوری که برطبق همین سنت، درحال حاضر نیز مفتی اعظم در کشورهای اسلامی از طرف پادشاه یا رئیس جمهور منصوب می‌شود. به این ترتیب در میان اکثریت مسلمانان، که سنی مذهب هستند، وضعیتی مشابه کلیسا و دولت در اروپا وجود نداشته است. در میان اقلیت شیعه هم، حتی بعد از روی کارآمدن **صفویه** رابطه‌ای مشابه اروپا به‌وجود نیامد.

علاوه بر اختلاف در ماهیت و گستره رابطه میان قدرت سیاسی با نهادهای دینی در کشورهای اسلامی با وضعیت تاریخی در اروپا، دولت‌ها و نهادهای اسلامی هیچ‌گاه مخالف علم و عقلانیت، به سبک کلیسای مسیحی اروپا نبوده‌اند. در دوران خلفای بنی‌عباس، شکوفایی علمی به اوج خود رسید و مسلمانان پایه‌گذار بسیاری از علوم کلیدی شدند.

زمینه تاریخی در کشورهای اسلامی همچنین سبب آن شده است که جریان روشنفکری در این کشورها، راهکارهای کاملاً متفاوتی از روشنفکری غربی اتخاذ نمایند. به‌عنوان مثال، یکی از محورهای اساسی روشنفکری در کشورهای اسلامی، مواضع مبارزه با سلطه استعماری کشورهای غربی آنان بوده است. درحالی که روشنفکران اروپایی به مسألهٔ استعمار کشورهای جهان سوم (سابق) توسط کشورهای اروپایی نپرداخته‌اند یا بعضاً مواضع تأییدی داشته‌اند. جناح چپ روشنفکری اروپا هم به‌طور عمده ضد استثمار و ضد سرمایه‌داری بوده است اما نه ضد استعمار، اگر هم بوده‌اند، بسیار نادرند.

در کشورهای اسلامی، هنگامی که روشنفکران علیه استعمار اروپایی وارد معرکه شدند، برخی از رهبران دینی با نفوذ را در کنار خود یافتند. در مواردی حتی ابتکار و رهبری مقاومت و مبارزه علیه استعمار غربی با علمای دینی بوده است و روشنفکران به آنها پیوسته‌اند.

اگر **مسیحیت آزادی‌بخش**، یک جریان جدید و تازه‌ای در کشورهای امریکای لاتین می‌باشد، **اسلام آزادی‌بخش** تاریخی به مراتب طولانی‌تر دارد.

علاوه بر تفاوت‌های اساسی تاریخی میان رفتارروحانیان در اسلام و کلیسا در مسیحیت، میان اسلام و مسیحیت نیز تفاوت‌های اساسی وجود دارد. همین امر سبب آن شده است که جریان روشنفکری در کشورهای اسلامی دلیلی برای تقابل با دین نداشته باشد و اگر هم تقابلی هست با برخی از روحانیان واپس‌گرا و اندیشه‌های ارتجاعی آنان است نه اصل آموزه‌های دینی.

روشنفکران کشورهای اسلامی نه تنها اسلام را در تعارض با ویژگی‌های روشنفکری نمی‌بینند، بلکه برعکس، آموزه‌های قرآنی را مشوق و مؤید آنها

می‌یابند. آموزه‌های قرآنی، انگیزه‌های بسیار قوی برای حرکت روشنفکری در میان مسلمانان است. بنابراین **روشنفکری دینی** یک پدیده طبیعی، بهداشتی و واقع‌گرایانه در کشورهای اسلامی و ازجمله در ایران است.

۴. جریان **روشنفکری دینی** به‌طور اصولی دربرابر جریان‌های دینی واپس‌گرایانه و یا سنت‌های سیاسی که لزوماً دینی هم نیستند قرار دارد و به اعتبار ماهیت و ویژگی‌هایش و درتقابل با محیط متلاطم و متحول پیرامونی‌اش به‌طوردایم با چالش‌های جدید و نوبه‌نو روبرو می‌گردد. پاسخگویی به این چالش‌ها بر محتوای فعالیت‌ها و جهت‌گیری‌های این جریان اثرگذار می‌باشد. از این جهت، روشنفکری دینی به‌طور مرتب خود را مجبور می‌یابد در راستای رسالت خود، به مسایل و موضوعات متنوعی بپردازد.

**روشنفکری دینی و چالش‌های جدید** مجموعه‌ای است که طی مقالات، نوشته‌ها، مصاحبه، یا میزگردها جنبش بیداری، اصلاح‌گری، نوگرایی و روشنفکری دینی در ایران و بعضاً در سایر کشورهای اسلامی و چالش‌های جدید پی‌درپی آن را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

از صاحب‌نظران اندیشمند انتظار می‌رود با نقد و اصلاح این مجموعه، بر نویسنده منت گذارند.

از **انتشارات کویر** و برادر ارجمند **جناب آقای محمّدجواد مظفّر** که زحمت انتشار این مجموعه را پذیرفتند صمیمانه تشکر می‌نماید.

**ابراهیم یزدی**

**بهار ۱۳۸۴**

# نوگرایی دینی[1]

● شاید مناسب باشد که نخستین سؤال را در مفهوم احیای جنبش اسلامی یا احیای فکر اسلامی مطرح کنیم. سؤال این است که تلقی شما از احیای تفکر اسلامی یا عناوین دیگری که در این مورد به‌کار برده شده چیست؟

ـ بسم‌الله الرحمن الرحیم. ابتدا ما باید تعریفمان را از جنبش احیای اسلامی روشن کنیم و ببینیم منظور ما از جنبش احیای اسلامی چیست، بعد باید ببینیم چه انگیزه و مفهومی را برای آن قائل هستیم.

جنبش احیای اسلامی را ما باید ابتدا در یک منظر تاریخی بررسی کنیم. این جنبش که پدیده‌ای اجتماعی و فکری است از حدود یکصدسال قبل در جوامع اسلامی شروع شده است و هنوز هم ادامه دارد و به یک سرفصل و سرمنزلی نرسیده که بتوانیم بگوییم که به جایی رسیده است و آن را جمع‌بندی کرد.

این جنبش احیای اسلامی در طی این یکصد سال خود همان‌طور که جنابعالی نیز اشاره فرمودید به نام‌های گوناگون خوانده شده است، البته برحسب

---

۱. در گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین حسن یوسفی اشکوری.

اینکه مربوط به چه دوره‌ای است. این جنبش در هر دوره‌ای واجد یک سلسله ویژگی‌های مخصوص به آن دوره و معرف همان دوره است .اگر جنبش احیای اسلامی را در مفهوم عام‌تر آن، که یک حرکت دینی، اجتماعی و فرهنگی است، درنظر بگیریم، در یک مقطع صرفاً **نهضت بیدارگری** بوده است به این معنا که در برابر فشار اجنبی و سلطهٔ بیگانه بر جوامع اسلامی عده‌ای از نخبگان و زبده‌ها و پیشگامان و روشنفکران زمان خودشان که بر رویدادهای سیاسی ـ اجتماعی جوامع اسلامی اشراف پیدا کرده و از وضع فلاکت‌بار مسلمانان و ظلم و ستم و جور حکام داخلی و سلطهٔ بی‌رحمانهٔ آنان آگاه بودند به حرکت درآمدند. در آن دوره جنبش احیای اسلامی بیشتر به مفهوم **بیداری و تنبّه مردم** و به تعبیری عام‌تر، تنبّه کل جامعه اعم از دولت یا مردم بود. نهضت بیداری از یک‌سو واکنش دربرابر استیلای خارجی یا استعمار اروپایی بود و از سوی دیگر، اگرچه به مراتب کمتر از اولی، واکنشی بود به وضع نابسامان درون خود این جوامع که گرفتار بی‌عدالتی، فشار و زور و استبداد بودند، ولی عمدتاً واکنشی بود دربرابر استیلای خارجی و سلطهٔ بیگانگان بر سرنوشت سیاسی ـ اقتصادی مسلمانان و خواب بودن و بی‌خبر بودن مسلمان‌ها اعم از دولت‌ها و مردم؛ بنابراین هدف و رسالت این جنبش در این دوره بیداری جوامع مسلمان بود.

شاید آن ترجیع‌بندی که **اقبال لاهوری** با عنوان: «از خواب گران، خواب گران خیز» سروده است، انعکاس همین رسالت جنبش در آن دوره باشد.

اما وقتی می‌آییم جلوتر، در مراحل بعد می‌بینیم یک سلسله مسائل جدیدتری مطرح می‌شود. وقتی در ایران انقلاب مشروطیت صورت می‌گیرد، یا در عثمانی خلافت منحل می‌شود، به‌همراه و به دنبال این حوادث یک سلسله مسائل تازه‌ای مطرح می‌گردد. باید مثالی زده شود تا مطلب روشن گردد.

تصور عمومی مسلمانان این بود که خلافت عثمانی دنبالهٔ خلافت راشدین صدر اسلام است و دلشان خوش بود که خلافت ادامه دارد و با این تصور احساس امنیت می‌کردند. وقتی دولت عثمانی سقوط کرد، یکی از واکنش‌ها این بود که باید دوبارهٔ خلافت را به‌وجود آورد.

در برخی از کشورهای اسلامی نظیر **شبه قاره هند**، جنبش بزرگی به نام **خلافت** به‌وجود آمد، متفکرین اسلامی دربارهٔ تأسیس مجدد «خلافت اسلامی» به نظریه‌پردازی پرداختند.

شما می‌بینید که **رشید رضا** و دیگران بحث می‌کنند که چگونه خلافت اسلامی مجدداً دایر شود. براساس باورهای سنتی باقیمانده در کتب تاریخی مرکز خلافت باید مثلاً در **مکه** باشد. خلیفه باید از **قریش** باشد و نظایر اینها، که در این‌جا موضوع مورد بحث و سؤال نیست، اما این نشان می‌دهد که جنبش احیای دینی وارد دوران دیگری می‌شود، یا بعد جدیدی پیدا می‌کند که می‌توان آن را دوره یا بعد بازنگری در اندیشه‌های دینی خواند. مثال دیگری می‌زنیم.

در فاز یا دوره اول نهضت بیداری، **سید جمال‌الدین اسدآبادی** دنبال این بوده است که با به هم نزدیک ساختن سران و پادشاهان دولت‌های اسلامی، اتحاد اسلامی را به‌وجود بیاورد.

تصور او و بسیاری از متفکرین و فعالین جنبش این بوده است که همه مسلمان هستند و این‌ها هم دولت‌های اسلامی هستند، اما به‌زودی پی می‌برد که چنین نیست، عملکرد این دولت‌ها با اسلام فاصله دارد و عموم آنها در فساد فراگیری فرو رفته‌اند.

بنابراین سید جمال تغییر استراتژی می‌دهد و به جای اتحاد دولت‌های اسلامی به بیداری مردم و آگاهی آنها می‌پردازد.

اما به‌زودی معلوم می‌شود که علاوه بر بیداری مردم، مسأله تعریف مسلمانی هم مطرح است. درست است که مردم مسلمان هستند اما چه نوع اسلامی؟

اسلامی که ممزوج بود با خرافات و اسطوره‌ها و سنت‌های بومی و محلی با انواع کج‌اندیشی‌هایی که خود آنها سبب سقوط مسلمان‌ها و سلطهٔ بیگانگان بوده است. وقتی مسلمانان بیدار می‌شوند، ناگهان احساس می‌کنند که باید یک خانه‌تکانی گسترده در باورهای دینی بکنند. این امر سبب می‌شود که عقیده به نهضت بیدارگری بُعد **احیای اندیشهٔ دینی** پیداکند و وارد فاز دیگری نیز بشود.

بنابراین به‌طور خلاصه وقتی می‌گوییم حرکت احیای دینی در طول تاریخ صدسالهٔ خود مراحل و فازهای مختلف داشته و در هر مرحله بنابر وضعیت و موقعیت، یک بعد یا مفهوم تازه پیدا کرده است، به معنای جدایی و انقطاع درحرکت نیست بلکه حرکت استمرار منطقی داشته و پیدایش و پذیرش این ابعاد و مفاهیم معرف بالندگی خود جنبش است.

برخی مجموعه جنبش را به‌عنوان یک رنسانس یا رستاخیز اسلامی نیز تعریف می‌کنند. البته این نوع تغییرات اگرچه یک مفهوم عام و کلی را افاده می‌کند که ایرادی هم ندارد اما باید توجه داشت که جنبش اسلامی در هر مرحله ویژگی‌های خاص نیز داشته است و دارد.

● آیا می‌توان بین احیا و اصلاح فرق گذاشت؟

ـ بله، احیا در برابر مرگ و موت و خوابیدن و بی‌خبری است، وقتی مردم بیدار می‌شوند و برمی‌خیزند و می‌خواهند حرکتی بکنند با افکار و باورهایی که خود از موجبات رکود جامعه بوده است، نمی‌توانند حرکت کنند، لاجرم به یک خانه‌تکانی نیاز دارند، خانه‌تکانی فکری یعنی بازنگری در فکر و اندیشهٔ دینی که بعد اصلاح جنبش محسوب می‌شود. درواقع یکی از مصادیق و پیامدها و یکی از ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر احیای دینی، اصلاح دینی است، این دو تا دو مقوله متفاوت هستند، از یک مقوله نیستند، اگرچه بیان‌کننده و مصداق خود احیا و رستاخیز اسلامی باشند.

● هرچند اشاره فرمودید، ولی می‌توانم مجدداً بپرسم که عوامل و انگیزهٔ این جنبش به لحاظ تاریخی به‌طور مشخص چه‌ها بوده‌اند؟

ـ تقریباً بدون استثنا می‌توانیم بگوییم انگیزهٔ حرکت دینی و رستاخیز دینی از صد سال پیش به‌طور عمده واکنشی بوده است به حضور نیروهای اجنبی درکشورهای اسلامی، چه در ایران و چه در کشورهای عرب یا کشورهای غیر عرب اسلامی در شبه قاره هند، مصر، الجزایر، سودان. مثلاً در ایران می‌بینیم آغاز حرکت با قیام تنباکو است، که یک واکنش است در برابر امری که از خارج بر جامعه وارد شده است: واگذاری امتیاز انحصاری خرید و فروش تنباکو در ایران

به یک شرکت خارجی (انگلیسی). به این ترتیب انگیزهٔ حرکت جنبهٔ سلبی دارد. یعنی دفع یک بلای نازل شده که همان سلطهٔ خارجی است. حتی زمانی که جنبش بعد مبارزه با استبداد داخلی را پیدا می‌کند با استبداد هم از باب اینکه عامل خارجی است می‌خواهند بجنگند. بسیاری از متفکرین اسلامی خیلی پایبند به این نبودند که فلان سلطان مستبد هست یا نیست، اصلاً استبداد، آزادی، عدالت و حقوق مردم، در آن مراحل اولیه اصلاً مطرح نبود. کمااینکه خود **سید جمال** هم دنبال پادشاهان بوده، در اواخر عمرش تغییر موضع می‌دهد و به یک مراحل دیگر می‌رسد. در هر حال انگیزه اولیه در جنبش مقابله و مقاومت و مبارزه با سلطه بیگانه بر جوامع اسلامی بوده است.

● یکی از اصطلاحات رایج که در سال‌های اخیر درجامعه ما در ارتباط با این جنبش مطرح شده **اصطلاح نوگرایی** است، این مفهوم نوگرایی در ارتباط با احیای جنبش دینی چه معنی پیدا می‌کند؟

ـ اصطلاح نوگرایی دربرابر سنت‌گرایی به‌کار گرفته شده است. این اصطلاحات بعدها در درون **جنبش احیای دینی** مطرح گردیدند و بیان‌کننده دو جریان عمده در درون جنبش است. هنگامی که جنبش یا نهضت احیای دینی با بعد رسالت بیداری مسلمان‌ها آغاز می‌شود و سپس به مرحلهٔ احیا یا بازسازی اندیشهٔ دینی می‌رسد، تدریجاً دو جریان پیدا می‌شود، یک جریان که گذشته‌نگر است، نظیر جریانی که در بعضی از کشورها به نام **سلفیه** نیز شناخته شده است. این جریان دنبال این است که آن چیزی راکه به نام اسلام می‌شناخته است دوباره زنده بکند، برگشت به گذشته است. سنت‌گرا با مفهوم کلی‌تر و عام‌تر آن، کسی است که هرآنچه از طریق آداب و رسوم و سنت‌های فرهنگی گذشته به این نسل رسیده آن را اصل دین دانسته و آن را ملاک قرار دهد، یا آن چیزی راکه در ذهن خودش در یک مقطع تاریخی در یک زمانی در جوامع اسلامی اتفاق افتاده و برایش مطلوب بوده، می‌رود دنبال حفظ یا زنده‌کردن آن. اما همان‌طور که اشاره کردم، جنبش احیا یک جنبش سیاسی و اجتماعی نیز هست و خواه‌ناخواه با مسائل و موضوعات جدیدی که این جوامع با آنها روبرو هستند سروکار دارد.

یک سلسله مقولات و مسائلی در دنیای کنونی اتفاق افتاده و مطرح شده است و جنبش می‌بایستی پاسخ این‌ها را براساس اندیشه دینی بدهد.

آن باورها و اندیشه‌های سنتی نمی‌توانند در این مقطع کارآیی داشته باشند و به این مسائل جدیدجواب بدهند. باید برای سؤالات امروز پاسخ امروزی تهیه شود. جواب قطعاً باید اسلامی باشد اما به زبان جدید، در شکل جدید و متناسب با روز. پویایی جوامع انسانی چنین چیزی را می‌طلبد، نگاهی به گذشته جوامع اسلامی نشان می‌دهد که متفکرین اسلامی دائماً به موضوعات جدیدی که مطرح می‌شده است پاسخ‌های جدید و متناسب با زمان می‌داده‌اند. در جنبش احیای دینی این جریان به نام جریان نوگرایی شناخته شده است. بنابراین نوگرایی یک پدیدهٔ اجتناب‌ناپذیر طبیعی برخاسته از درون جوامع اسلامی و از درون این حرکت اسلامی بود و خلاصه‌اش کوششی است برای تطبیق اندیشه‌های دینی با شرایط روز یا بهتر و دقیق‌تر بگوییم، یافتن پاسخ‌های مناسب به سؤالات امروز جوامع اسلامی بر طبق اصول و ارزش‌های دینی. این تلقی ماست از نوگرایی دینی که دربرابر آن جریان سنت‌گرایی است که گذشته‌نگر است و فکر می‌کند، با همان فرمول‌های قدیمی می‌تواند به سؤالات امروزی نیز جواب بدهد.

● معمولاً آغازگر این حرکت نوگرایی دینی یا جنبش احیای اسلامی را سیدجمال‌الدین اسدآبادی می‌دانند، به نظر شما نقش و تأثیر سیدجمال در این حرکت چه بوده و اثراتی که گذاشته، چه اندازه و در چه زمینه‌هایی بیشتر بوده است؟

ـ سید جمال‌الدین اسدآبادی یکی از اسطوره‌های جنبش احیای دینی است که به سهم خود در بیدارگری جوامع اسلامی در دو سطح نقش داشته است. یکی تلاش مستمر وی برای اینکه رهبران، سلاطین، زعمای دین و دولت را به شرایط آن روز و نیز به خطر سلطه بیگانه آشنا کند و آنها را به وحدت در مقابل تهاجم دنیای غیراسلام دعوت می‌کرده است. در این زمینه آنجایی که با پادشاهان و سلاطین می‌خواسته کار بکند هیچ موفقیت چشمگیری به دست نمی‌آورد.

اما در آن بخشی که با مردم وجامعه و برخی رهبران دینی سر وکار داشته است موفق بوده است. به‌عنوان مثال، نامه‌هایی که وی به مراجع می‌نوشت به‌خصوص به مرحوم **میرزای شیرازی**، مؤثر بوده و در مواردی هم تعیین کننده بوده است.

وی در حرکت **اتحاد وطنی** در مصر بدون شک مؤثر بوده است. بنابراین سید جمال یکی از آغازگران نهضت بیداری و یکی از کسانی است که نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.اما در احیای اندیشه دینی یا آن چیزی که اصلاح اندیشه دینی یا پدیده نوگرایی اندیشه دینی خوانده می‌شود به نظر نمی‌رسد نقش مؤثری داشته باشد، یعنی آن اندازه مطرح نبوده است. شاید به علت آن بوده است که جنبش هنوز وارد آن فاز یا مرحله‌ای نشده بود که ضرورت احیای فکر دینی مطرح باشد. این بعدها مطرح می‌شود. قبلاً هم اشاره کردم که پس از سقوط **خلافت عثمانی** در کشورهای عربی مسأله جانشینی و خلافت مطرح می‌شود و کسانی نظیر **کواکبی** و **رشیدرضا** نظریاتی را مطرح کردند که اهمیت پیدا کرد که در حقیقت تلاشی بود برای ارائهٔ راه‌حل‌های اسلامی به موضوعات و سؤالات جدید.

● به جنبش اتحاد اسلامی اشاره فرمودید، این مسأله وحدت و اتحاد اسلامی که عملاً به شکل یک حزب سیاسی درآمد در همه جای جهان اسلامی پیروانی پیدا کرد، ازجمله در خود ایران. عده‌ای شخصیت‌های سیاسی ایران را می‌بینیم که در مقطع مشروطه و بعد از مشروطه و حتی تا سال‌ها بعد، جزو **اتحاد اسلامی** بودند، فکر می‌کنید این وحدت اسلامی که سیدجمال مطرح کرد، تاچه حدی موفق بوده و اساساً در آن مقطع با توجه به اوضاع و احوال آن روز جهان اسلام تاچه حد این شعار منطقی و معقول و شدنی بود؟

ـ این موضوع حاوی دو بخش است. یکی مفهوم خود اتحاد و ارزش آن برای مسلمانان که به‌عنوان یک آرمان است و دیگری آنچه سید جمال و سایرین به دنبالش هستند. اسلام در ذات خود یک جنبهٔ جهانی وطنی دارد، یعنی فراملی و فرامرزی است. البته اسلام با ملی‌گرایی مخالف نیست، ملی‌گرایی و جهان

وطنی اسلامی مقولاتی در راستای هم هستند نه در عرض هم. کشورها و جوامع سنتی اسلامی هیچ وقت مرزهای مشخص ملی به مفهوم امروزی نداشته‌اند و حرکت مردم از هر طبقه‌ای در مجموعه کشورهای اسلامی آزاد بوده است.

یک فرد مسلمان مثل **ابن بطوطه** به آسانی به اقصی نقاط جامعه اسلامی حرکت می‌کند، آزادانه به تمامی این جوامع می‌رود. همین فقدان مرزهای ملی به مفهوم کنونی‌اش و سهولت مسافرت در سرتاسر «دنیای اسلام» از عوامل پویایی اقتصادی و فرهنگی در آن دوران بوده است. ریشه این جهان وطنی اسلامی در خود قرآن و در اصل برادری مسلمانان و مؤمنان است. در این قرن اخیر است که مرزها به‌وجود می‌آیند و هویت‌های ملی با مرزهای مشخص پدیدار می‌شوند و شکل نهایی پیدا می‌کنند. این نوع مفهوم ملی مغایرتی هم با اصل جهان وطنی اسلامی ندارد. بنابراین آرمان جهان وطنی اسلامی در اتحاد اسلام، در همان فاز اول، هم به دلیل تاریخی و هم از حیث فکری و اعتقادی و هم به دلیل ضرورت‌های سیاسی آن زمان، در مقابله با دشمن واحد و رویارویی با استعمار مسلط اروپایی در منطقه و خواست اتحاد اسلام به عنوان یک شعار یا هدف مشروع و مطلوب مطرح می‌گردید و تلاش‌هایی هم در جهت تحقق آن صورت گرفت.

اما وضعیت جنبش و نیز وضعیت کشورهای اسلامی در آن زمان هنوز آمادگی پذیرش این اتحاد را نداشت. هدف زودرس بود، حتی در فاز و مراحل بعدی هم ما می‌بینیم که تلاش‌هایی صورت می‌گیرد بدون آنکه نتیجه‌ای به‌بار آورد. خود ایده یا فکر اتحاد اسلامی هم پخته نبود؛ گاهی دنبال این بودند که پادشاهان با همدیگر یکی شوند و گاهی رهبران این حرکت‌ها آمده‌اند و رفته‌اند یک جایی نشسته‌اند و خواسته‌اند با هم متحد شوند اما در هیچ سطحی نه در گذشته و نه درحال حاضر تحقق پیدا نکرده است. بنابراین ضمن اینکه این امر بیان‌کننده یا انعکاس‌دهنده و مصداق آرمان جهان وطنی اسلامی است، شرایط سیاسی، اجتماعی و فکری هم در آن زمان و هم درحال حاضر یکی از موانع عمده بر سر راه تحقق چنین آرمانی بوده است. الان هم که ۸۰ یا ۹۰ سال از آن

تاریخ گذشته است علی‌رغم این‌که قالب‌های تازه‌ای برای آن وحدت، مثل کنفرانس کشورهای اسلامی، بانک عمران اسلامی و غیره به‌وجود آمده و علی‌رغم اینکه نهادهای مختلف همکاری‌های اسلامی به‌وجود آمده‌اند ولی هنوز که هنوز است هیچ شکل مؤثر و کارآیی به خود نگرفته است. نه در سطح دولت‌ها نه در سطح سازمان‌ها و جنبش‌های مردمی و اسلامی. به‌عنوان نمونه، علی‌رغم اینکه بسیاری از فعالین حرکت‌های اسلامی در دنیا جدای از دولت‌ها با هم ارتباط دارند و به عناوین مختلف دور هم جمع می‌شوند و به بحث و گفت‌وگو و تبادل نظر می‌پردازند، خود بنده وقتی به این سفرهای خارجی می‌روم و در این جلسات شرکت می‌کنم و دوستان زیادی از ترکیه، مالزی، مصر، الجزایر، تونس، اردن، افغانستان و پاکستان را ملاقات می‌کنم، می‌بینم هنوز شرایط سیاسی، فکری، عقیدتی، اجتماعی و اقتصادی برای تشکیل یک بین‌الملل اسلامی آماده نیست. در آنجا بحث می‌شود که چه قدم‌های ابتدایی را برای وحدت می‌توانیم برداریم اما هنوز مشکلات و موانع زیادی بر سر راه آن وجود دارد.

بنابراین، این امر نیاز به زمان دارد، درعین اینکه این یک آرمان است و باید برای تحقق آن کوشش کرد، اما‌آرمان در اینجا ارزش و نقش جهت‌دادن به حرکت‌های ما را دارد و لذا نباید آرمان را رها کرد. وقتی ما به آرمان جهان وطنی اعتقاد داشته باشیم این به تلاش‌های ما جهت می‌دهد. سبب می‌شود که در مواردی ما نسبت به سرنوشت همدیگر بی‌اعتنا نباشیم، از همدیگر حمایت کنیم، این نوع حرکت‌ها به مراتب زمینه‌اش بیش از گذشته مهیاست. اگر یک مقدار بر تلاش آگاهانه افزوده شود شاید بشود کارهایی کرد. ولی به‌هرحال در مقطعی که سیدجمال و سایرین به دنبالش بودند هنوز یک مقدار نابالغ و نرسیده بوده است.

● جنبش اسلامی چه در بعد سیاسی، فکری و اجتماعی و چه در ارتباط با مبارزه و مقاومت دربرابر سلطهٔ خارجی یا دربرابر استبداد داخلی، عملکردی در طول این صد سال داشته است. به نظر جنابعالی جنبه‌های مثبت و منفی این

حرکت نوگرایی اسلامی یا جنبش اسلامی معاصر کدامند؟

ـ حرکت احیای دینی یا طرح اندیشه‌های اسلامی به تدریج که رشد می‌کند، به‌طور طبیعی این دو جریان یعنی سنت‌گرایان و نوگرایان در داخل آن پیدا می‌شوند. در تمام جامع اسلامی و در تمام کشورهای اسلامی ما این دو جریان را درکنار هم داریم و قابل شناسایی هستند.

هر دو جریان دارای وجوه منفی هستند. جریان اسلامی سنت‌گرا هنوز نتوانسته است یک تغییر و تحول اساسی در نگرش‌های خود ایجاد کند و از پوسته و بستر تاریخی و سنتی خود بیرون بیاید و به زمان حال قدم بگذارد. گویی از **غار کهف** بیرون آمده است. حداقل چندین قرن قدیمی و کهنه است و نمی‌تواند و نتوانسته است مسائل روز و چالش‌های کنونی را درک کند و به آنها متناسب با روز جواب بدهد. جریان اسلامی روشنفکران یا نوگرایان زمان را و صورت مسأله را می‌فهمد اما از تشتت فراوان رنجور است. جنبش احیای اسلامی چه سنت‌گرا و چه نوگرا هنوز درکل نتوانسته است دربارهٔ اساسی‌ترین مسائل و چالش‌های کنونی به یک موضع یا جمع‌بندی قابل قبول وعملی و واقعی برسد.

هنوز برخی از مسائل، که در ایران از زمان مشروطیت و در خارج از ایران از زمان سقوط دولت عثمانی، پیرامون قدرت ملت، حاکمیت مردم، دموکراسی، آزادی‌های سیاسی و احزاب و چگونگی تأسیس دولت مطرح بوده‌اند و چالش‌های اساسی زمان ما هستند و حل نشده‌اند و نظریات متعارض و متناقض بسیار عمیقی وجود دارد.

این امر خود یکی از مشکلات اساسی است. از طرف دیگر آن جریانی که ما می‌گوییم سنت‌گراست به تدریج رشد و قدرت پیدا کرده است، قدرتش هم در این است که نهضت بیدارگری که هدف عمده‌اش بیدارکردن توده‌های مسلمان بوده، امروز به آن هدف خودش رسیده و تحقق پیدا کرده است. شما هیچ جامعه اسلامی را نمی‌بینید که مردم آن هنوز خواب باشند. توده‌های مسلمان همه‌جا بیدار شده‌اند و برای تعیین سرنوشت خود حرکت کرده‌اند. از یک طرف تمام

حرکت‌های اسلامی دنیا به‌شدت سیاسی شده‌اند و از طرف دیگر حرکت‌های سیاسی در کشورهای اسلامی نیز اسلامی شده‌اند.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان عصر مارکسیسم ـ لنینیسم، به‌خصوص این فرایند اخیر گسترش پیدا کرده است.

حرکت‌های سیاسی و اجتماعی در کشورهای دنیای سوم سابق و اسلامی گسترش پیدا کرده است و چون حرکت‌های مردمی معمولاً متأثر از فرهنگ‌های ملی و بومی هستند، در کشورهای اسلامی به‌طور طبیعی این حرکت‌ها رنگ اسلامی پیدا می‌کنند. اما سؤال اصلی در اینجا این است که کدام اسلام؟ مشکل درست از اینجا برمی‌خیزد. توده‌های مردم به صحنه می‌آیند و حضور و مشارکتشان در مبارزات اساسی بر حول محور باورهای دینی و فرهنگی شکل می‌گیرد. از طرف دیگر توده‌های مردم رابطه ویژه‌ای با سنت‌گرایان دارند برای این‌که خود توده‌های مردم علی‌الاصول به سنت‌های قدیمی و باورهای شکل‌گرفته وابسته هستند.

بنابراین رشد نهضت بیداری یا رشد حرکت اسلامی در بعد سیاسی‌اش، موجب رشد و قدرت‌یافتن و سلطه سنت‌گرایان می‌گردد. چه در کشوری مثل ایران بعد از پیروزی انقلاب و چه در کشورهای دیگری مثل الجزایر، مصر و جاهای دیگر، هرکجا که حرکت‌های اسلامی رشد کرده‌اند، در فاز اول سنت‌گرایان جلو افتاده‌اند و نوگرایان که معمولاً مخاطبینشان قشر خاصی است در اقلیت قرارمی گیرند، خود این فی‌نفسه مشکلاتی برای کل جنبش به‌وجود می‌آورد، مشکلاتی است که درون ذاتی است و برخاسته از شرایط ویژهٔ ساختارهای سیاسی و اجتماعی و دینی مردم. اشاره شد که چه در ایران و چه در خارج از ایران سنت‌گرایان ویژگی عمده‌ای که دارند این است که صورت مسأله را نمی‌فهمند، شرایط کنونی زمان را درک نمی‌کنند، نوگرایان یا جریان اسلامی روشنفکران اگرچه شرایط زمان را می‌فهمند ولی مشکلات دیگری دارند که نمی‌توانند به‌درستی با توده‌های مردم رابطه نزدیک سیاسی برقرار کنند و آنها را بسیج نمایند. اما سنت‌گرایان آن مشکل را ندارند مردم را می‌توانند بسیج نمایند،

سیاسی‌شدن جامعه به آنها این امکان را می‌دهد. در کمتر جامعه اسلامی است که ما الآن این را نداشته باشیم، اما این امر خود پارادوکسی را به‌وجود آورده است. سنت‌گرایانی که جنبش‌های مردمی را رهبری می‌کنند درعین حال که می‌خواهند از طریق دموکراسی به‌قدرت برسند ولی می‌گویند دموکراسی کفر است و این پارادوکسی است که برای این جوامع مشکل‌آفرینی می‌کند.

از آن طرف نوگرایان هم مشکل دارند، سنت‌گرایان چه در سطح ملی و چه در سطح فراملی انسجام دارند، حتی شما بین سنت‌گرایان شیعه و سنت‌گرایان سنی یک زبان مشترک می‌توانید پیدا کنید. چون هر دو گذشته‌نگر هستند، حوزه‌های دینی چه در جوامع سنی و چه در شیعه منسجم است. مثلاً هر دو جریان سنت‌گرای سنی و شیعه به‌شدت ضد آزادی‌های سیاسی هستند. ضد دموکراسی و خشونت‌گرا هستند. اما جریان نوگرایی در سطح ملی یا فراملی فاقد انسجام است. شما در سطح ملی تنوعی از اندیشه‌ها را چه به لحاظ مواضع اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی در درون جنبش نوگرایی مشاهده می‌کنید. در خارج از ایران در میان نوگرایان و صاحبان اندیشه‌های وابسته به جبههٔ اسلامی کسانی را که معتقد به سرمایه‌داری اسلامی هستند حتی در بین روشنفکران مسلمان کسانی هستند که هنوز می‌گویند ما در اسلام آزادی نداریم، دموکراسی نداریم. کسانی هم هستند که به تعبیری به لیبرالیسم سیاسی معتقدند. این تشتت آرا دربارهٔ اساسی‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی و تأثیراتی که بر نحوهٔ عمل این نیروها دارد، از مشکلات کنونی جنبش محسوب می‌شود. تا این نیروها نتوانند در مسائل اساسی و زیربنایی، که موضوعات و چالش‌های کنونی در این مقطع از جنبش هستند به یک توافق برسند قطعاً نمی‌توانند مسائل را به‌گونه‌ای طرح کنند که به یک حرکت اجتماعی تبدیل شود.

در طول صد سال گذشته، هر زمان و در هر مقطعی و دورانی که طیف نوگرایان بر سر مسائل اساسی آن مقطع با یکدیگر توافق داشته‌اند دیدگاه‌های مشترک پیدا کرده‌اند، توانسته‌اند به چالش‌ها جواب بدهند و حرکت‌آفرینی کنند. در این شرایط و مرحلهٔ کنونی جنبش، سؤالات و چالش‌ها متفاوت است.

صورت مسأله‌ها فرق کرده است اما حرکت نوگرایی هنوز نتوانسته به این سؤالات پاسخ بدهد. این نیروها حتی نتوانسته‌اند دربارهٔ اینکه چه سؤالاتی اساسی است به توافق برسند. همان‌طور که می‌دانید برخی می‌گویند عدالت اجتماعی اساسی است، بدون آنکه دربارهٔ مفهوم و معنای عدالت اجتماعی، نه در سطح آرمان، بلکه در سطح سیاست‌های عملی و واقعی و اجرایی توافق‌هایی وجود داشته باشد و بعضی‌ها هم پافشاری می‌کنند که آزادی‌های سیاسی و حل بحران سیاسی مسأله اساسی است. بعضی‌ها می‌روند سر قضایای عرفانی و بعضی سر قضایای دیگر. بنابراین در خود جریان اسلامی نوگرای روشنفکری چه در ایران و چه در خارج از ایران هنوز این عدم انسجام مشهود است. البته علائمی از یک جمع‌بندی همگانی دربارهٔ ضرورت و اولویت حل بحران سیاسی به‌عنوان پیش‌شرط پرداختن به سایر مشکلات و بحران‌ها دیده می‌شود. فقدان این انسجام و توافق بر سر موضوعاتی که بتوان آنها را در یک قالب و شعار جای داد تا بتوانند در جامعه بر محمل‌هایی سوار بشوند و حرکت‌آفرین بشوند، به خودی خود حرکت اسلامی را با یک سلسله مشکلات درونی روبرو ساخته است. البته نمودی از تحول در بعضی جاها دیده می‌شود اما مقاومت بسیار زیاد است و جو غالب در دست جریانی است که به شدت سنت‌گرا و قالب‌گراست.

مجدداً تکرار می‌کنم تا زمانی که این حرکت نوگرایی اسلامی نتواند شرایط کنونی را تحلیل بکند و چالش‌های اساسی شرایط کنونی را تعریف و تبیین کند و راه‌حل و پاسخ‌هایش را بیابد و بعد این را به یک حرکت فراگیر و عام تبدیل بکند، در برخورد با حرکت رو به گسترش سیاسی در جوامع اسلامی باز به سنت‌گرایان خواهد باخت. چون هر زمانی که (به‌خصوص در جوامع سیاسی‌شده) یک حرکت فراگیر عام و سیاسی پیدا می‌شود و حضور همهٔ مردم در صحنه ضرورت پیدا می‌کند، اگر نوگرایان نتوانند به سؤالات اساسی مردم پاسخ‌های مقتضی بدهند، لاجرم نیروهای سنت‌گرای فعال درون جامعه پاسخ‌های فرموله‌شده‌ای را می‌دهند و برنده می‌شوند. در **الجزایر** این مشکل

هنوز هم در کل جنبش اسلامی وجود دارد. در **مصر** نیز همین معضل و پارادوکس در جنبش احیاگری دیده می‌شود. در **ترکیه** جنبش سیر تحول دیگری پیدا کرده است، در **مالزی**، روند خاصی پیدا شده است. زمامداران **مالزی** که زمانی با جنبش اسلامی رودررو بودند با فرزانگی، با جنبش اسلامی آشتی کردند. جنبش اسلامی نیز به جای اصرار بر «براندازی» همکاری با سیستم را پذیرفت و وارد سیستم شد و امروز مالزی شاید و به احتمال زیاد، اولین کشور اسلامی باشد که وارد مرحله رشد و توسعه شده است و جریانات اسلامی نیز نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند.

● جالب است که در کشورهای اسلامی غیر از ایران که بعداً به آن خواهیم رسید، بنیانگذاران و سردمداران و رهبران جنبش و حرکت اسلامی غیر روحانیون هستند. البته برخی از این غیر روحانیون سنت‌گرا هم هستند ولی غالباً تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی هستند. مثلاً از **الازهر**، و از مرکز علمی و روحانی سنتی کشورهای عربی و کشورهای اسلامی درنیامده‌اند، به‌عنوان نمونه می‌توان به **حسن‌البناء** بنیانگذار **اخوان‌المسلمین** و دیگر چهره‌های برجسته اخوان در مصر و جاهای دیگر اشاره کرد. در الجزایر هم همین‌طور است مثل **عباس مدنی و بلحاج**. در دیگر کشورها هم کمابیش این‌طور است. این پدیدهٔ جالب و قابل تأملی است، به نظر جنابعالی چه عواملی سبب شده که در آنجا چهره‌های غیرروحانی اما درعین حال سنت‌گرا بیایند به میدان و سردمداران این حرکت بشوند و سرانجام به پیروزی‌های نسبی هم برسند و روحانیون و علمای رسمی اهل سنت نقش برجسته نداشته باشند؟

ـ نکتهٔ جالبی است. ببینید در کشورهای اسلامی دیگر و در میان برادران اهل تسنن، سازمان روحانیت، برای سال‌ها و قرن‌ها در کل وابسته به دولت بوده است و هنوز هم هست و این دولت است که **شیخ‌الازهر** را تعیین می‌کند، این دولت است که **مفتی** را تعیین می‌کند، بنابراین قسمت اعظم روحانیت این کشورها برطبق سنتی که در گذشته بوده است و هنوز هم ادامه دارد وابسته به دولت است. منابع اقتصادی و درآمدشان وابسته به دولت است، دولت تمام